



مرز میان خواب و بیداری

نویسنده‌ای جوان و کتابی دیده نشده

عنوان «سر گذاشتن روی زانوی ابن سیرین» تصویر جالب و سورئالی را در ذهن تداعی می‌کند. ملغمه‌ای از واژگانی که حول محور رؤیا می‌گردد: خواب، تعبیر، نشانه، کابوس، شب و واژه‌هایی از این قبیل. واژه‌هایی که فضای غالب مجموعه داستان «سر گذاشتن روی زانوی ابن سیرین» را به خود اختصاص داده‌اند. این کتاب شامل ۱۰ داستان کوتاه به قلم حسین باقری است که در سال ۱۳۹۷ از نشر پاتیزه منتشر شده است. عمده داستان‌های این مجموعه به سبک سورئال و رئالیسم جادویی نوشته شده‌اند و در مرز میان خواب و رؤیا و واقعیت و خیال در حرکتند. از دیگر ویژگی‌های بارز کتاب استفاده از نمادها است؛ نمادهایی خاص همین داستان‌ها که نویسنده آنها را آفریده و در راستای جهان حاکم بر داستان‌هایش آنان را به خدمت گرفته است. حسین باقری در اولین تجربه نویسندگی خود در این مجموعه نشان داده است که به خوبی عناصر داستان را می‌شناسد و توانایی آن را دارد که مخاطب را با خود همراه کند.

لادن عظیمی



این کتاب شامل ۱۰ داستان کوتاه به قلم حسین باقری است که در سال ۱۳۹۷ از نشر پاتیزه منتشر شده است. عمده داستان‌های این مجموعه به سبک سورئال و رئالیسم جادویی نوشته شده‌اند

وقتی مکان‌ها و پلنگ‌ها جاندار می‌شوند

یک ایرانی خوش پرداخت

در سال‌های اخیر به هر دلیلی از آثار ایرانی و نویسندگان نوظهورمان غافل شدیم. در حالی که داشتیم آثار ادبی ترجمه شده جهانی را می‌خواندیم، نویسندگان ایرانی را نوشتند و منتشر کردند. موفق و حرفه‌ای در روایت، تکنیک، انتخاب راوی و نظرگاه، شخصیت‌پردازی و...
رمان «قلمرو منقرض» یکی از این کتاب‌ها است. نویسنده، مرجان عالیشاهی با انتخاب چند راوی و روایت کردن خطی و غیرخطی آنها در هر بخش، دست خواننده را می‌گیرد و به مکانی در دل کوه‌های الموت می‌برد؛ دهکده‌ای به نام «لان» که علاوه بر اینکه محل زندگی انتخابی چند شخصیت رمان است، زیستگاه چند پلنگ نیز هست؛ مکانی که به واسطه همین عجین شدن زیست انسانی و حیوانی اتفاقاتی عجیب را رقم می‌زند. در این رمان، پلنگ‌ها در سکوت جاری در لحن راوی‌ها حضوری پررنگ دارند و گویی در هر صفحه خواننده را با برق نگاهشان می‌بینند. قلمرو منقرض جایی است که مکان‌ها و پلنگ‌ها «جان» دارند.

الهام اشرفی



مرجان عالیشاهی با انتخاب چند راوی و روایت کردن خطی و غیرخطی آنها در هر بخش، دست خواننده را می‌گیرد و به مکانی در دل کوه‌های الموت می‌برد

یک جنایی ایرانی درجه یک!

حضور دوباره نقیبی

پرونده کارآگاه عاشق، به نوعی ادامه رمان قبلی مهم میقاتی (در سیدخندان کسی را نمی‌کشند) است. قهرمان داستان، بازرس نقیبی که از قضا عضو رسمی اداره آگاهی هم نیست، دوباره به کمک سرهنگ مسیوقی آمده تا معمای پرگره قتل‌های زنجیره‌ای عباس‌آباد را باز کند. یک رمان جنایی معمایی پر از تعلیق، ضرب‌آهنگ فوق‌تند و شخصیت‌پردازی‌های درجه یک.
این رمان به قدری پرکشش است که هفتصد صفحه آن را نمی‌توانید بیشتر از دو سه روز طول بدهید و به خودتان می‌آید و می‌بینید چند ساعت است که پای کتابید. کتاب دو ویژگی مهم و اساسی دارد: اول احاطه و توجه حرفه‌ای نویسنده به ادبیات ژانر و مهم‌تر از آن علم جرم‌شناسی و دوم، شهرمند بودن داستان؛ چرا که وقایع داستان کاملاً منطبق بر بستر حقیقی تپه‌های عباس‌آباد و محله سیدخندان است. کتاب حتماً برای نوجوانان توصیه نمی‌شود و البته که یک کلاس رمان نویسی محشر است!

مصطفی جواهری



قهرمان داستان، بازرس نقیبی که از قضا عضو رسمی اداره آگاهی هم نیست، دوباره به کمک سرهنگ مسیوقی آمده تا معمای پرگره قتل‌های زنجیره‌ای عباس‌آباد را باز کند

اساطیر در دل جنگ

موندو و قهرمانان ساده

موندو قصه‌ای حماسی است از میان مردمی ساده که با تمام توان دست به قهرمانی‌های بزرگ می‌زنند. موندو در لهجه بوشهری به معنی ماندنی است. شخصیت اول رمان نوجوانی است جنوبی که دنیای نوجوانی و پر از احساس و طبع لطیفش به ناگاه با دیو جنگ روبه‌رو می‌شود اما از او دوستان و آشنایان و مردم شهرش قهرمان می‌سازد. مردمی که تا پیش از این حتی جنبه‌های سیاه و تیره شخصیت‌شان بیشتر جلوه می‌کرد. قصه موندو، قصه‌های مردم جنوب است در متن زندگی. در رمان از دل قصه‌های اساطیری شخصیت‌های تخیلی کتاب زاییده می‌شوند و قدرت شخصیت‌های واقعی را پوشش می‌دهد.
نویسنده به خوبی توانسته است در بستر افسانه‌های عامیانه به واقعیت بپردازد و جنگ را از منظری نو به مخاطب عرضه کند. این کتاب می‌تواند نمونه جذابی برای رده سنی نوجوان محسوب شود.
موندو رمانی است کوتاه نوشته محمدرضا آریان‌فر که توسط انتشارات سوره مهر به چاپ رسیده است.

مهديه جاھد



نویسنده به خوبی توانسته است در بستر افسانه‌های عامیانه به واقعیت بپردازد و جنگ را از منظری نو به مخاطب عرضه کند. این کتاب می‌تواند نمونه جذابی برای رده سنی نوجوان محسوب شود

خانه‌ای معمولی و ملموس

درباره راه خانه‌ام را بلدم

راه خانه‌ام را بلدم، خاطرات عذرا شوقی از همسرش شهید مدافع حرم، فرید کاویانی به قلم مریم حضرتی است که انتشارات خط مقدم آن را به چاپ رسانده است.
دو ویژگی بارز و مهم کتاب آن را خواندن کرده است: اول اینکه در سرتاسر کتاب، حس زنانه واقعی و ملموس راوی جاری و قابل درک است. عشق و انتظار او دور از ذهن و ماورایی نیست و از جنس مردم عادی است. آنچه از تیلور سبک زندگی از خواندن خاطرات همسران شهدا انتظار می‌رود در کتاب پیدا می‌شود. دومین ویژگی این کتاب نسبت به کتاب‌های مشابه، شغل و نحوه شهادت شهید کاویانی است. برخلاف انتظار شهید کاویانی با شغل عادی و از سر انتخاب و غیرسازمانی به سوریه اعزام شده است. سبک زندگی، نحوه حضور او در سوریه، نوع شهادت و زاویه دید همسر شهید به زندگی همه در چهارچوب زندگی امروز مخاطب قرار دارد و همذات‌پنداری بالایی به او می‌دهد.

مهديه جاھد



در سرتاسر کتاب حس زنانه واقعی و ملموس راوی جاری و قابل درک است. عشق و انتظار او دور از ذهن و ماورایی نیست و از جنس مردم عادی است

قصه آدم‌های معمولی

داستان‌هایی که از زندگی سرشارند اما...

«خیابو» نام دیگر مشگین شهر است. شهری در استان اردبیل که در دامنه کوه سلیمان لمیده است. شهری که زادگاه نویسنده کتاب «مردی که گوش کم شد» است. حافظ خیابوی نویسنده این مجموعه داستان بیش از هر چیزی حال و هوای شهر خود، خیابو را لایه‌لای صفحات کتابش به جا گذاشته است. این کتاب که شامل هفت داستان کوتاه است در سال ۱۳۸۶ از نشر چشمه منتشر شد. کتابی بانثری ساده و صمیمی که در اکثر داستان‌ها پیش از دریچه‌نگاهی کودکانه به جهان می‌نگرد و پرسش‌هایی به ظاهر کم‌اهمیت اما در باطن جالب و تأمل برانگیز را مطرح می‌کند. آدم‌های داستان‌های خیابو نیز مانند پرسش‌هایشان در ظاهر آدم‌های معمولی کوچک و خیابان‌اند اما وقتی با روایت‌هایشان وارد هزارتوی جهان درونشان می‌شویم می‌بینیم چقدر منحصر به فردند. می‌بینیم چقدر شبیه هیچ‌کس نیستند و چقدر خواندنی‌اند. داستان‌هایی که اگر چه در لایه‌های زیرینشان درد تنهایی انسان معاصر نهفته است ولی در ظاهر از زندگی سرشارند.

لادن عظیمی



این کتاب که شامل هفت داستان کوتاه است در سال ۱۳۸۶ از نشر چشمه منتشر شد. کتابی با نثری ساده و صمیمی که در اکثر داستان‌هایش از دریچه‌نگاهی کودکانه به جهان می‌نگرد

متاستازی که از جنس کتاب نیست

غلبه حاشیه‌ای از نمایشگاه کتاب بر متن

محمد وحیدی
کارشناسی ارشد ادبیات نمایشی

کلمه متاستاز را کسانی که با بیماران سرطانی در ارتباط‌اند، بیشتر شنیده‌اند. وقتی که غده سرطانی، یعنی همان سلول‌های بدن، که بی‌رویه رشد کرده و به سایر اندام‌ها هم سرایت کند، اصطلاحاً می‌گویند که بیمار وارد مرحله متاستاز شده. این حالتی است که وقتی وارد نمایشگاه کتاب می‌شوید، خدماتی را می‌بینید که از جنس کتاب نیستند و هر سال هم اتفاقاً بیشتر و بیشتر بر متن نمایشگاه، یعنی فروش کتاب غلبه می‌کنند.

تونل وحشت پکیج فروش‌ها

شاید ابتدا فکر کنید که منظور، حضور گسترده بیش از حد اغذیه‌فروشی‌های محوطه مصلی باشد که چون هدف من این نیست ماجرا را فعلاً مسکوت می‌گذارم. جلوی همان راسته ایستگاه شکم، جلوی در اصلی شبستان، تونل وحشتی درست شده شبیه میدان انقلاب. پکیج‌فروش‌هایی که از موفقیت در کنکور و راه موفقیت در تست‌زنی تا موفقیت در کسب و کار و جدیداً راه‌های پولدار شدن تاحتی خودشناسی و روانشناسی زرد را ارائه می‌دهند. شاید با اغماض بتوان کنکوری‌ها را به فضای کتاب ربط داد، اما محتوای بعضی از این غرفه‌ها و مباحث مطرح شده در این مستر

کلاس‌های بدون نظارت نه تنها ربطی به کتاب ندارد، که حتی ضد تبلیغی برای کتابخوانی هم محسوب می‌شود. در نمایشگاهی که کتاب‌های دانشگاهی و کنکوری غرفه جدا و طولی دارند و اصل بر خواندن کتاب است، فروش سیدی و سخنرانی انگیزشی و تدکس هیچ توجیهی ندارد.

برویم من به سیم کارت هم بخرم!

این جمله‌ای است که بارها از نزدیکان و آشنایان شنیده‌ام. بارها اتفاق افتاده که افرادی با دلیل اصلی خرید سیم‌کارت با قیمت کمتر، تنها به خاطر تخفیف‌ها، به نمایشگاه رفته و بعد هم لطف کرده، نگاه‌های هم به کتاب‌ها انداخته‌اند. تا جایی که چشم من کار می‌کند، در سطح شهر کم نیست محل‌هایی که سیم‌کارت می‌فروشند، اما این حجم از اختصاص فضا به شرکت‌های عرضه‌کننده سیم‌کارت، در نمایشگاه کتاب ربطی به این حوزه ندارد، تنها این دلیل را به ذهن متبادر می‌کنم که دستگاه متولی نمایشگاه، بودجه کم آورده‌اند، مثل همان غرفه‌های تونل وحشتی پکیج فروش. عملاً خود مدیران هم با این زبان بی‌زبانی دارند می‌گویند که تراکم فروشی و اجاره گرفتن از شرکت‌های بی‌ربط به فضای نشر، سود بیشتری نسبت به حوزه کتاب دارد که البته با این اوضاع همیشه خراب نشر و کاغذ، چندان هم مطلب نوو جدیدی نیست؛ زخمی است کهنه که آظهر من الشمس است.



بارها اتفاق افتاده که افرادی با دلیل اصلی خرید سیم‌کارت، با قیمت کمتر، تنها به خاطر تخفیف‌ها، به نمایشگاه رفته و بعد هم لطف کرده، نگاه‌های هم به کتاب‌ها انداخته‌اند



من واقعاً یار مهربانم؟!

غده سرطانی دیگر که اتفاقاً بیشتر و بزرگ‌تر هم دارد می‌شود عرضه اسباب‌بازی برای کودکان است. شاید به ظاهر این هم منافاتی با کتاب نداشته باشد، اما سؤال؛ در نمایشگاهی که نامش کتاب بوده و قرار است که کتاب، یار مهربان بچه‌ها باشد و هر دوره، شبستانی جدا دارد با ناشرانی تخصصی در این حوزه که باز قرار است مشتری‌شان بچه‌ها باشند، فروش اسباب‌بازی که هر سال هم تعداد و اندازه غرفه‌هایشان در حال بزرگ‌تر شدن هستند، کار کنیم.

چه ضرورتی دارد؟ بحث این است که در حوزه پرورش فکری و سرگرمی کودکان، کم جشنواره و مناسبت و نمایشگاه برگزار نمی‌شود که باید بیشتر هم شود، اما یادمان نرود که نام این نمایشگاه کتاب است. باین اوضاع و آمار پایین کتابخوانی، در میان نسل جدید بخصوص، حداقل با دست خود برای یار مهربان رقیب نتراشیم. رقیبی که به ذات جذاب است و زرق و برق هم دارد. حتی اگر این رقیب، بازی فکری باشد. یاد بگیریم تخصصی کار کنیم.



وقتی وارد نمایشگاه کتاب می‌شوید، خدماتی را می‌بینید که از جنس کتاب نیستند و هر سال هم اتفاقاً بیشتر و بیشتر بر متن نمایشگاه، یعنی فروش کتاب غلبه می‌کنند